

سیاست نئوایدئالیستی اوپاما و بررسی تأثیر آن بر بحران کارکردی سازمان ملل

غلامرضا کریمی*

چکیده

از همان ابتدای تشکیل سازمان ملل متحد که امریکا حمایت خود را نصیب این سازمان کرد، با درک این واقعیت بود که این نهاد بین‌المللی کم‌هزینه‌ترین و مشروع‌ترین وسیله اعمال ارزش‌های امریکا در صحنه جهانی و حفاظت از منافع امریکا است؛ اما امروزه بسیاری از کارشناسان بر این باورند که سازمان ملل متحد در دستیابی به مهم‌ترین هدف خویش، یعنی حفظ صلح و امنیت بین‌المللی ناکام مانده است. با مفروض قرار دادن این موضوع، مقاله حاضر به دنبال بررسی بحران کارکردی سازمان ملل متحد با رویکرد نئوایدئالیستی در دوران باراک اوپاما بوده است. منطق نئوایدئالیسم ایجاب می‌کند که سیاست خارجی امریکا چندجانبه‌گرایی همکاری جویانه را در پیش گیرد و تحت این سیاست، حضور موثر در نهادهای بین‌المللی از جمله سازمان ملل، متضمن منافع ملی امریکا محسوب می‌شود. در مقاله

* عضو هیئت علمی دانشگاه خوارزمی (ghkarimi@khu.ac.ir).

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۲/۲۰
فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره نخست، شماره دوازدهم، تابستان ۱۳۹۳، صص ۳۵-۵۷

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۲/۳

حاضر با پیش فرض مناسب بودن رویکرد نئوایدئالیسم برای بررسی عوامل بحران کارکرد سازمان ملل متحد در مقایسه با سایر نظریه‌ها و رویکردهای روابط بین‌الملل، تلاش شده است تا با استفاده از شاخص‌های این رویکرد، سازمان ملل متحد از لحاظ کارکرد مورد بررسی قرار گیرد. با استفاده از این روش، غیردموکراتیک عمل کردن سازمان ملل و تضعیف نقش سازمان ملل از جانب امریکا به مانند مسئله هسته‌ای ایران، به عنوان عوامل بحران کارکرد سازمان ملل متحد در دوران باراک اوباما شناسایی و مورد بررسی قرار گرفته‌اند. این مقاله با روش تحلیلی-تبیینی صورت پذیرفته است.

واژه‌های کلیدی: ایالات متحده، باراک اوباما، سازمان ملل، نئوایدئالیسم، مسئله هسته‌ای ایران.

۱. مقدمه

رابطه امریکا با سازمان ملل از اهمیتی ویژه برخوردار است؛ از یک طرف توانایی اقتصادی و نظامی امریکا در مقایسه با قدرت‌های دیگر قابل قیاس نیست و عملاً بدون موافقت و مشارکت امریکا اقدام عمده‌ای از سوی سازمان ملل در ارتباط با حفظ صلح و امنیت بین‌المللی میسر نیست؛ از طرف دیگر واقعیات روابط بین‌الملل در جهان کنونی، شرایطی را ایجاد کرده که هیچ کشوری با هر درجه‌ای از قدرت و امکانات نمی‌تواند بدون همکاری با دیگران منافع خود را تأمین کند؛ در نتیجه سازمان ملل، به عنوان جهان شمول‌ترین نهاد چند جانبه بین‌المللی به مرتبه‌ای از اهمیت ارتقا یافته که هیچ قدرتی هر چند استثنایی نمی‌تواند خود را بی‌نیاز از آن احساس کند. ایالات متحده از ابتدای رابطه با سازمان ملل از دو رویکرد بهره جسته است.

توجه به نقش سازمان‌های بین‌المللی در ایجاد همکاری و صلح جهانی ریشه در اندیشه‌های آرمان‌گرایان داشته است. جامعه ملل پس از جنگ جهانی اول با تأسی از این اندیشه‌ها شکل گرفت و همواره امیدهای بسیاری نسبت به کارایی چنین سازمان‌هایی در ایجاد صلح جهانی وجود داشت (Miller, 2010: 566)؛ اما چندان دیری نپایید که جنگ جهانی دوم از راه رسید و تمامی آمال و آرزوهای آرمان‌گرایان کلاسیک را به باد داد. بسیاری، آرمان‌گرایان بین دو جنگ را افراطی و آرمان‌شهرگرا نامیدند و با این تفکرات، هنگام تأسیس سازمان ملل متحد پس از جنگ جهانی دوم، به منظور جلوگیری از شکست و ناکارآمدی آن، روح واقع‌گرایی را در کالبد آرمان‌گرایانه اش دمیدند. آیا علت عدم موفقیت این سازمان همانگونه که واقع‌گرایان اعتقاد دارند، ناکارآمدی ذاتی سازمان‌های بین‌المللی در ایجاد همکاری

بین کشورها و از بین بردن جنگ و نا امنی بوده است؟ یا باید بر اساس تفکرات اندیشمندان لیبرال، انحراف سازمان ملل متحد از اصول آرمان‌گرایی را عامل شکست این سازمان دانست؟ با این وجود، تحولات پس از جنگ سرد جان تازه‌ای به اندیشه‌های لیبرالیستی بخشید و بسیاری بر این امید بودند با تحولات رخ داده، سازمان ملل نیز جایگاه خود را در حفظ صلح و امنیت در عرصه بین‌المللی بازیابد؛ اما دیری نپایید که تمام این امیدها از بین رفت و وضعیت سازمان ملل تا اندازه‌ای حاد شد که بسیاری اندیشمندان بحث بحران کارکرد سازمان ملل را در ابتدای قرن حاضر مطرح کردند. این انتقادات به خصوص پس از حمله آمریکا به افغانستان و عراق و عدم موفقیت سازمان ملل در حل این بحران بسیار شدت گرفته است (مشیرزاده، ۱۳۸۷: ۲۱۳؛ احمدی، ۱۳۸۶: ۴۲-۸؛ زال پور، ۱۳۸۳: ۶۰-۵۵).

۲. چهارچوب نظری

از میان نظریه‌های جریان اصلی، واقع‌گرایی توجه چندانی به سازمان‌های بین‌المللی ندارد. واقع‌گرایان بر آنند، نهادها و سازمان‌های بین‌المللی یا بازتابی از توزیع قدرت موجود و «عرصه‌هایی برای ظهور عملی روابط قدرت» هستند، و یا عملاً فاقد قدرت و ناکارآمد می‌باشند؛ لذا واقع‌گرایان با قائل نشدن نقشی قابل توجه در عمل برای سازمان ملل متحد معتقدند دولت‌ها در وضعیت ناامنی، باید بر قدرت خویش متکی باشند (مشیرزاده، ۱۳۸۳: ۸۳۱-۸۳۰). واقع‌گرایان سازمان‌های بین‌المللی را ابزار دست قدرت‌های بزرگ می‌دانند. از نظر آنها سازمان‌های بین‌المللی متغیرهای وابسته قدرت هستند و نمی‌توانند نقش چندانی در تحولات جهانی داشته باشند (عسگرخانی، ۱۳۷۸: ۱۱۶۷). با این اوصاف نمی‌توان از نظریه واقع‌گرایی برای بررسی سازمان ملل متحد استفاده نمود. بر عکس، نظریه دیگر جریان اصلی یعنی لیبرالیسم توجه ویژه‌ای به سازمان‌ها و نهاد‌های بین‌المللی و نقش آنها در ایجاد صلح و امنیت داشته است (Miller, 2010: 587).

لیبرال‌ها، نهادها و سازمان‌های بین‌المللی را بهترین ساز و کار برای پیشبرد همکاری بین‌المللی تلقی می‌کنند (مشیرزاده، ۱۳۸۳: ۸۴۴). با این حال از میان رویکردهای لیبرالیسم، رویکردی که توجه خاصی به اصلاح سازمان‌های بین‌المللی

در جهت ایجاد صلح و امنیت جهانی داشته است، می‌توان از نئوایدیه آلیسم نام برد. این رویکرد بیش از آنکه به اصلاح رفتار دولت‌ها و سیاست خارجی آنها پردازد، امروزه بیشتر در زمینه اصلاح ساختار سازمان‌های بین‌المللی مطرح است (Henderson, 1999: 205- 206). با پایان جنگ سرد و تحول در ساختار نظام بین‌الملل دوباره این اندیشه در شکل جدیدش یعنی نئوایدیالیسم مطرح شد و طرفداران آن به تغییر نقش سازمان‌های بین‌المللی و موفقیت آنها در گسترش صلح و امنیت بین‌المللی بسیار امیدوار شدند. نئوایدیالیست‌ها معتقدند که صلح و عدالت شرایط طبیعی نیستند؛ بلکه محصول طرحی آگاهانه هستند. تشویق و یا حتی اجبار دولت‌های غیر لیبرال برای دموکراتیک‌تر شدن تنها بخشی از ضرورت‌های است که برای ایجاد نظام واقعی و لیبرال جهانی لازم است. نئوایدیالیست‌ها مانند ایدئالیست‌های اولیه معتقدند که در سطح بین‌المللی باید اصلاحاتی صورت بگیرد. نهادهای بین‌المللی مانند خود دولت‌ها باید دموکراتیک‌تر شوند؛ آنها همچنین معتقدند جنبش‌های اجتماعی جهانی باید در ساختارهای تصمیم‌گیری به حساب آورده شود زیرا آنها معمولاً در مقایسه با دولت‌های خود، به مردم عادی نزدیکتر هستند (اسمیت، ۱۳۸۳: ۳۹۸-۳۹۰). بنابراین اگر قصد داشته باشیم به منظور بررسی عوامل بحران کارکرد سازمان ملل متحد، دیدگاه‌های نئوایدیالیست‌ها در مورد اصلاح سازمان‌های بین‌المللی را به صورت چند شاخص استخراج نماییم، باید به دیدگاه‌های آنها در مورد مسائلی چون امنیت، بازیگران، دموکراتیزه کردن سازمان‌های بین‌المللی و نقش امنیت دسته جمعی در تأمین امنیت جهانی پردازیم. (کالاها، ۱۳۸۷: ۵۹ و ۵۸).

عملکرد ایالات متحده و سازمان ملل در بعد از جنگ سرد نشان از تاثیر قاطع جهت‌گیری‌های ایالات متحده بر این سازمان دارد. چنانچه دلایل یا انگیزه اصلی ایالات متحده در روی آوردن به چند جانبه‌گرایی و اقدامات دسته جمعی سازمان ملل را کسب مشروعیت بخشی و کاهش بار مالی و هزینه‌ها فرض کنیم و زمینه عملیاتی این رویکرد را در مناقشات و بحران‌های بین‌المللی، حول سه محور خلع سلاح، کنترل تسلیحات، حفظ و برقراری صلح و عملیات نظامی در نظر بگیریم آنگاه نتایج زیر حاصل می‌شود:

اولاً: پویایی ساختار و کارکرد سازمان ملل حفظ شده و تقویت گردید.
ثانیاً: ایالات متحده حمایت جمعی سازمان ملل را کسب نموده و به دو هدف
اساسی یعنی کسب مشروعیت و کاهش هزینه‌ها دست یافت.

۲-۱. تحول نظام توزیع قدرت در سیاست جهانی

همان طور که ذکر شد، نئوایدئالیست‌ها به امکان همکاری بین دولت‌ها و نقش
سازمان‌های بین‌المللی در ایجاد صلح و امنیت جهانی معتقدند. آنها راهکار همکاری
کشورها در قالب سازمان ملل برای تأمین صلح را امنیت دسته جمعی می‌دانند. با
این حال امنیت دسته جمعی دارای شرایط و زمینه‌هایی است که در صورت عدم
تحقق آنها، شرایط ایجاد امنیت بسیار دشوار می‌شود. از شرایط اساسی امنیت دسته
جمعی، شرکت و همکاری تمامی کشورها در این پروسه و نیز وجود وضعیت
توزیع قدرت میان قدرت‌های بزرگ و عدم تمرکز قدرت سازمان ملل در دست یک
یا چند کشور محدود است. بدین معنا که وجود چندین دولت با قدرت مساوی از
ضرورت‌های امنیت دسته جمعی محسوب می‌شوند (زال پور، ۱۳۸۳: ۶۱-۶۰). به
کمک این تحلیل‌ها می‌توان، از تحولات نظام توزیع قدرت در سیاست جهانی و
عدم انطباق سازمان ملل متحد با شرایط جدید به عنوان عامل بحران کارکرد سازمان
ملل متحد یاد کرد. بدین معنا که از نیمه‌های دهه ۹۰ به بعد و مخصوصاً پس از
حوادث ۱۱ سپتامبر، شرایط توزیع قدرت در ساختار جهانی به ضرر امنیت دسته
جمعی دچار تغییر شد و در برخی زمینه‌ها نیز عدم انطباق سازمان ملل با شرایط
مناسب توزیع قدرت از قبیل دخیل نکردن بسیاری از کشورهای جهان سومی که در
چند دهه اخیر قدرت خویش را افزایش داده و خواهان ایفای نقش بیشتر در
تحولات جهانی بودند، باعث تضعیف شرایط امنیت دسته جمعی و در نتیجه ی آن
بحران در کارکردهای سازمان ملل شد.

بنابراین امروزه با توجه به توزیع مجدد قدرت‌های جهانی، افزایش توان تأثیر
گذاری برخی از بازیگران بین‌المللی، رشد و تقویت اتحادیه اروپایی، افزایش نقش
برخی کشورها در عرصه بین‌المللی بخصوص کشورهای جنوب و... تجدید ساختار
سازمان ملل ضروری به نظر می‌رسد. بسیاری با پایان جنگ سرد به افزایش کارایی

سازمان ملل متحد امیدوار شده بودند. موفقیت‌های نسبی و محدود سازمان ملل متحد در حل و فصل برخی از مناقشات پس از جنگ سرد، این خوشبینی را برای برخی بوجود آورد که تخصصات و درگیری‌ها و مشکلات جهانی پس از جنگ سرد با توسعه و تعمیم اقدامات این سازمان پایان می‌یابد؛ اما پس از مدتی، خیلی‌ها بحران کارایی سازمان ملل را پذیرفتند و عامل اصلی آن را عدم انطباق ساختار سازمان ملل با ساختار بین‌المللی جدید دانستند. بنابراین راهکارهایی که در این زمینه داده شده است، منطبق کردن این سازمان با تحولات توزیع قدرت جدید بوده است؛ اما بدلیل مخالفت اعضای دائم شورای امنیت، بخصوص امریکا پیشرفتی حاصل نشده است. (Kelly, 2003: 228).

به این ترتیب ایالات متحده بهترین انتخاب را در استراتژی نئوایدی آلیستی دارا خواهد بود؛ یعنی ترکیبی از یک جانبه‌گرایی و چند جانبه‌گرایی، یا بعبارت دیگر در تشکیل یک ائتلاف رسمی یا غیر رسمی به رهبری ایالات متحده این امر به ایالات متحده کمک می‌نماید که حوزه عمل اختیار خود را در بکارگیری نیروی نظامی خود حفظ کرده و گسترش دهد. براین اساس ایالات متحده در صورتی که به برقراری و حفظ صلح علاقه نشان می‌دهد که منافع آن کشور اقتضا نماید؛ از طرف دیگر چندجانبه‌گرایی که در بطن خود فرض مشروعیت‌بخشی هزینه‌ها را دارد می‌تواند یک عنصر مناسب و مفیدی برای مداخله ایالات متحده به لحاظ نظامی - سیاسی باشد. از نگاه باراک اوباما (رییس جمهور فعلی امریکا) واقعیت این است که امریکا به عنوان یکی از اعضای سازمان ملل از موقعیت متمایزی در مقایسه با دیگر اعضای این سازمان برخوردار است. پس باید سازمان ملل با قدرت و ایده آل‌های امریکایی ساخته شود و منابع لازم برای ساختن نظم بین‌المللی و در راستای ارزش‌های امریکایی و دموکراسی اختصاص یابد (Watson Institute 2011: ۲).

اوباما نیز از اوایل دولتش برای دست یابی به اهداف سیاست خارجی خویش، مثلاً، برای توقف گسترش تسلیحات هسته‌ای در ایران و کره شمالی و تروریسم بین‌المللی در عراق و افغانستان و این قبیل چالش‌های بین‌المللی از چندجانبه‌گرایی موثر حمایت کرد و بیان کرد که تغییرات در چشم انداز جهانی باعث شده که تعامل چندجانبه‌گرایی موثر بیش از هر زمان دیگری احساس شود و سیستم سازمان ملل

تا به سود ایالات متحده است از اولویت‌های چندجانبه‌ی ماست (Brukings Institution2011:4). همچنین در سپتامبر ۲۰۰۹ در سازمان ملل، به حضور کشورهای دیگر برای سهم شدن در مسئولیت جهانی در قالب نئوایدئالیسم تأکید کرد و بیان کرد که این مسئولیت جهانی را امریکا نمی‌تواند به تنهایی انجام دهد و نیازمند مشارکت کشورهای دیگر در این زمینه هست و با وجود اینکه سازمان ملل یک امر ضروری و گریزناپذیر اما ناقص است؛ هیچ شکی وجود ندارد که پس از اولین تجربه‌های پیمان ملت‌ها و اخیراً نسل دوم از سازمان‌های بین‌المللی یک نسل سوم از سازمان‌های بین‌المللی در دستور کار سیاست خارجی باید قرار گیرد (Weiss2009:143).

۲-۲. تداوم بحران کارکرد سازمان ملل متحد در ادوار مختلف

مهم‌ترین تأکید نئوایدئالیست‌ها در مورد اصلاح سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی بر دموکراتیزه کردن این نهادها بوده است (Henderson, 1999: 205). سازمان ملل متحد مهم‌ترین سازمان بین‌المللی در جهان است که حوزه فعالیت‌های آن تقریباً تمامی مسایل سیاست جهانی است. اما امروزه بسیاری از منتقدان، بحران کارکرد این سازمان را ناشی از عدم شفافیت در تصمیم‌گیری‌ها و غیر دموکراتیک بودن ساختار آن بخصوص مهم‌ترین رکن آن یعنی شورای امنیت می‌دانند (احمدی، ۱۳۸۶: ۸۶). شورای امنیت به عنوان مهم‌ترین رکن سازمان ملل متحد بر پایه قدرت استوار شده است و از بیشترین سهم و تأثیر گذاری در میان سایر ارکان این سازمان برخوردار است. در حالیکه چیزی حدود ۲۰۰ کشور عضو سازمان ملل می‌باشند، اما فقط اعضای شورای امنیت و بخصوص پنج عضو دائم هستند که از قدرت بسیار زیادی در تصمیم‌گیری‌ها برخوردارند و سایر کشورهای عضو، در تصمیم‌گیری‌های این سازمان سهم بسیار کمتری دارند (آقایی، ۱۳۷۵: ۱۵۵).

بنابراین، هرچند ساختار سازمان ملل متحد در ابتدا بنظر هماهنگ با رویکرد لیبرال و در جهت افزایش همکاری بین کشورها به منظور ایجاد صلح و افزایش نقش سازمان‌های بین‌المللی به نظر می‌رسید، اما در واقع کارکرد آن بخصوص ساختار و کارکرد شورای امنیت به دیدگاه رئالیست‌ها بیشتر نزدیک بوده است. تکیه

بر ساختار قدرت در سازمان ملل در واقع تأکید بر حفظ برتری قدرتمندان در صحنه بین‌المللی است. این برتری در ظاهر امر، منافی اصل تساوی حاکمیت دولت هاست. مخالفین حق و تو که اکثراً از کشورهای جهان سوم هستند، بر اصل تساوی کشورها در مجامع بین‌المللی تأکید می‌ورزند و حق و تو را مانع تحقق آرمان‌ها و خواست‌های خود می‌دانند و معتقدند آنچه بر اصل زور مداری استوار است نمی‌تواند حق باشد و موجب تضییع حقوق بخش بزرگی از جامعه جهانی می‌گردد (آقایی ۱۳۷۵: ۱۸۶). همراه با تلاش‌هایی که در زمینه تغییر ترکیب و افزایش اعضای دائمی شورای امنیت صورت می‌گیرد تا بر کارایی و نقش آفرینی سازمان ملل افزوده گردد، بسیاری نیز زمزمه لزوم حذف حق «تو» را عنوان می‌کنند. این گروه بیش از هر چیز امکان اصلاحات در شورای امنیت را وابسته به تحقق دموکراسی در سازمان ملل می‌دانند و معتقدند اگر سازمان ملل ملاک جهان دموکراتیک با کانون‌های متعدد تصمیم‌گیری یعنی اروپا و امریکاست، اصل اساسی برای همه گونه فعالیت در جامعه دموکراتیک، رعایت اصل اکثریت است. خواه این اکثریت با دو سوم یا رأی مطلق آراء حاصل آید. بهر حال اکثریت است که مسئولیت فعالیت‌های اجرایی را مشخص و به افراد تفویض می‌کند. در واقع عملکرد شورای امنیت بیانگر جامعه دموکراتیک آنگونه که باید باشد، نیست و با آن مغایرت دارد. این تناقض ناشی از نقش تعیین کننده اقلیت در سازمان یعنی پنج عضو دائم شورا است که اختیارات کامل در مورد حفظ صلح و امنیت جهانی را بر عهده دارد. اقلیتی که مجازات‌های نظامی و اقتصادی را تعیین می‌کند، در حالیکه اکثریت از مشارکت در استقرار صلح و امنیت جهانی محروم هستند.

یکی از منابع نارضایتی از شورای امنیت این واقعیت است که شورا هرگز نهادی دموکراتیک نبوده و اصولاً قرار نبوده که نهادی دموکراتیک باشد (Habegger, 2010: 197). بسیاری از کشورها با اقدامات یا انفعال شورا در بوسنی، سومالی، هائیتی، رواندا و دیگر بحران‌ها به این دلیل که در آنها منافع و نگرانی‌های اعضا دائمی را بر هنجارهای حقوق بین‌المللی و نظرات اکثریت در جامعه بین‌المللی مقدم می‌دانستند، مخالف بودند. به نظر آنها این گونه بحران‌ها می‌توانستند به نحو بهتری در یک شورای بازتر و دموکراتیک‌تر، یعنی در جایی که صدای اعضای کمتر

قدرتمند سازمان ملل نیز شنیده شود و تأثیر جدی داشته باشد، حل گردد (ارچر، ۱۳۸۴: ۵۷). یکی دیگر از دلایل غیر دموکراتیک بودن شورای امنیت که مورد اعتراض شمار زیادی از اعضای غیر دائمی شورای امنیت بوده، گرایش کشورهای قدرتمند عضو شورا به اعمال فشار و توسل به تطمیع برای پیشبرد مقاصد خود در روند تصمیم‌گیری در شورای امنیت است. توسل به تهدیدهای اقتصادی، از جمله تهدید به قطع کمک‌ها، جلوگیری از پرداخت وام‌ها، توقف معاملات تجاری و امثال آن با هدف وا داشتن کشورهای کوچک به همسویی با نظرات قدرت‌های اصلی در شورا در ارتباط با قطعنامه‌ها در این رابطه قابل ذکر است (alastair, 2010: 667- 668).

در نهایت باید به سلطه جامعه لیبرال دموکراسی غربی بر سازمان ملل و به ویژه شورای امنیت توسط نمایندگان خود و متحدانشان به رهبری امریکا اشاره کرد. این در حالیتیست که سایر فرهنگ‌ها و کشورها، به لحاظ دموکراتیک، نقش و جایگاه چندانی در سازمان ملل ندارند. این امر باعث شده است تا این کشورها از سازمان ملل به عنوان وسیله‌ای برای دستیابی به اهداف خود و متحدانشان بهره گیرند. برای مثال می‌توان از فشارها و قطعنامه‌های این سازمان علیه ایران در جهت تأمین منافع امریکا، انگلیس و متحدانشان و همچنین به نقش این سازمان در مسئله فلسطین و تأمین منافع رژیم صهیونیستی اشاره کرد (قنبرلو، ۱۳۸۷: ۸۳۶؛ طاهرخانی، ۱۳۸۸: ۵۱۷).

۳. اهمیت سازمان ملل در سیاست خارجی امریکا

تا اوایل دهه هفتاد از سازمان ملل در امریکا حمایت وسیعی وجود داشت. اجماع نظر در خصوص سازمان ملل برخاسته از واقعیات حاکم بر صحنه جهانی بود که به وضوح عملکرد مثبت سازمان ملل را همسو با منافع امریکا ساخته بود. این واقعیات از تنوع فراوان برخوردار بودند:

۱. مقابله جهانی با شوروی، توجیه ابزاری مطلوبی را برای امریکا فراهم کرده

بود.

۲. از سازمان ملل به عنوان تریبون آزاد استفاده می‌شد تا با تبلیغات شوروی

مقابله گردد.

۳. امریکا به جهت نقش جهانی که داشت خواهان یک نهاد جهانی نیز بود تا بتواند از آن برای تحقق اهداف خود استفاده کند. (دهشماره ۱۳۸۶: ۱۳۰).

با پایان گرفتن جنگ سرد و آغاز تحول در رابطه دوا بر قدرت سازمان ملل از موقعیت مهمی در صحنه سیاست جهانی برخوردار گردید خواست قدرت‌های بزرگ بخصوص ایالات متحده در دادن نقش فعال به سازمان ملل بخصوص شورای امنیت باعث گردید که سازمان ملل به عنوان مهم‌ترین و توانمندترین مرجع جهانی حل اختلافات در مدیریت بحران‌ها درآید. ایالات متحده نیز از این پس سازمان ملل را مجرا و وسیله دستیابی به اهداف و منافع ملی خود قرار داد. و با استفاده از قدرت و امکاناتی که در داخل و خارج از چهارچوب سازمان ملل از آن برخوردار است مداخله سازمان ملل در مناقشات بین‌المللی را همسو با استراتژی ایالات متحده ساخت و یا حداقل سعی در انجام چنین خواسته‌ای داشته است. در بسیاری از موارد سازمان ملل برای عبور از بحران‌ها به عنوان ابزاری در خدمت ایالات متحده می‌باشد و امریکا سازمان ملل را به مداخله در انواع موقعیت‌ها تشویق خواهد کرد و دخالت سازمان ملل موجب رهایی از قید و تعهد امریکا خواهد بود. (Swell, 2000: 40) امریکا با استفاده از قدرت و توان نظامی و اقتصادی خود چالش‌های عظیمی را برای وجهه و اقتدار سازمان ملل به وجود آورده است. به لحاظ استراتژیک ایالات متحده قصد داشته است سازمان ملل را به سازمانی مؤثر تبدیل کند که از فرامین امریکا اطاعت کند و سرسپرده قدرت‌های بزرگ باشد (حسینی متین، ۱۳۸۸: ۱۶۰).

اهمیت یکجانبه‌گرایی امریکا را به عنوان عامل مهم بحران کارکرد سازمان ملل، می‌توان در نطق معروف کوفی عنان دبیر کل سابق این سازمان نشان داد. وی در سخنرانی خود در پنجاه و هشتمین نشست مجمع عمومی خاطر نشان می‌کند: «جنگ عراق به شدت به اصل امنیت جمعی و اصلاح‌پذیری سازمان ملل ضربه زد. در طول پنجاه و هشت سال گذشته به ندرت شاهد چنین اقدامات ناگواری در خصوص سازمان ملل بوده ایم» (گوئیروننگ، ۱۳۸۶: ۹۹). علاوه بر این، امریکا با توجه به برخورداری از موقعیتی ممتاز، می‌توان آن را در رأس قدرت‌هایی دانست

که همواره مخالف تجدید ساختار شورای امنیت بوده است و همین عامل باعث شده است تا سازمان ملل نتواند خود را با شرایط جدید جهانی وفق دهد و دچار بحران کارکرد شده است. از نظر بسیاری از مقامات امریکایی، سازمان ملل در صورتی ارزشمند است که مستقیماً به منافع امریکا خدمت کند و مؤثرترین شورای امنیت آن گونه شورایی است که امریکا تنها عضو دائمی آن باشد (احمدی، ۱۳۸۶: ۱۰۳). امریکایی‌ها همچنین، این استدلال که شورای امنیت باید منعکس کننده واقعیت‌های جهان مدرن و نه جهان ۱۹۴۵ باشد را نیز رد می‌کنند. به اعتقاد آنها اگر قرار باشد که شورا منعکس کننده واقعیت‌های جهان کنونی باشد، اعضای دائمی آن، نه تنها نباید افزایش یابند، بلکه برعکس باید از تعداد آنها کاسته شود. چرا که از نظر آنها علناً این تنها امریکا است که از منابع، اراده و منافع گسترده برای اجرای دستور العمل‌های شورای امنیت که در ارتباط با کنترل مهار و رفع تهدیدات علیه صلح جهانی است، برخوردار است. از نظر آنها در بین اعضای دائمی کنونی، روسیه، فرانسه و انگلیس دیگر قدرت‌های بزرگی نیستند که در زمان تأسیس سازمان ملل بودند و چین، علی‌رغم قدرت فزاینده اش، هنوز فاصله زیادی با تبدیل شدن به یک قدرت جهانی دارد و در عین حال هیچ کشور دیگری به موقعیتی دست نیافته است که بتواند مدعی کرسی دائمی در شورا باشد. از نظر آنها اگر اعضای سازمان ملل امریکا را به عنوان تنها کشور دارای حق وتو در شورا نمی‌پذیرند، بهترین راه موجود محدود کردن امتیاز عضویت دائمی به همین ۵ عضو دائمی کنونی در شورا است (احمدی، ۱۳۸۶: ۱۰۴). اکنون با توجه به این موضوع، لزوم اصلاحات سازمان ملل متحد و شورای امنیت بیش از پیش روشن می‌شود. چرا که ایجاد سازمان ملل متحد بیش از هر چیز با هدف حفظ صلح و امنیت پایدار و عادلانه بین‌المللی صورت گرفته است، اما نگاهی اجمالی به کارنامه سازمان ملل متحد در حفظ صلح و امنیت جهانی خلاف این امر را نشان خواهد داد.

۴. باراک اوباما و بحران کارکردی سازمان ملل متحد

ایالات متحده در دوره باراک اوباما سیاست‌های مداخله‌گرایانه خود را توسعه داد. مداخله‌گرایی امریکا در این دوران صرفاً در شرایطی به انجام رسیده است که:

اولاً- تأمین کننده منافع حیاتی ایالات متحده در نقاط مختلف جهان باشد؛ این منافع ممکن است دارای نتایج کوتاه مدت، بلندمدت برای سیاست خارجی امریکا باشد. اما اگر منافع از ابعاد فراگیرتری برخوردار باشد اصل عملیات حکم می‌کند که مداخله‌گری با تمامی ابزارها و در حداقل زمان ممکن به انجام رسد؛ الگوی رفتاری امریکا در افغانستان بیان کننده چنین شاخص‌هایی از منافع ملی ایالات متحده می‌باشد.

ثانیاً- ایالات متحده برای بهره‌گیری مطلوب‌تر از مداخله‌گرایی سعی داشته آن را در چهارچوب قواعد جهانی در سازمان ملل متحد مورد توجه قرار دهد. بدین ترتیب امریکا در این دوره درصدد کسب مشروعیت نهادهای بین‌المللی برای تحقق مداخله‌گرایی بوده است.

ثالثاً- امریکا برای موثر ساختن مداخله‌گرایی خود با سایر قدرت‌های بزرگ نیز هماهنگی و همکاری لازم را به انجام می‌رساند. این امر به عنوان روشی موثر برای گسترش و تداوم مداخله‌گرایی تلقی می‌گردد (رابینسون و ورثی، ۱۳۶۶: ۲۵).

همچنین نتوانید آلیسم مورد ادعای امریکا در این دوره، همانگونه که ادوارد لاک یادآوری می‌نماید پیام‌های درهم و مخلوطی را انتقال می‌دهد. امریکا گاهی محرک اصلی نهادها و هنجارهای بین‌المللی جدید بوده است، اما اغلب از آنها فاصله گرفته است؛ با آغاز سال ۲۰۰۸ و روی کار آمدن باراک اوباما نیز (رییس جمهور فعلی امریکا) رویکرد چندجانبه‌گرایی در قبال سازمان ملل متحد مطرح شد؛ اما از دیدگاه باراک اوباما واقعیت این است که امریکا به عنوان یکی از اعضای سازمان ملل از موقعیت متمایزی در مقایسه با دیگر اعضای این سازمان برخوردار است؛ پس باید سازمان ملل با قدرت و ایده آل‌های امریکایی ساخته شود و منابع لازم برای ساختن نظم بین‌المللی و در راستای ارزش‌های امریکایی و دموکراسی اختصاص یابد؛ چنانکه این منطق در سیاست خارجی اوباما در قبال مسائل مختلفی، مخصوصاً مسئله هسته‌ای ایران و مسئله فلسطین در سازمان ملل دنبال می‌شود.

درواقع با روی کار آمدن اوباما نقش تضعیف کننده امریکا بر کارکرد سازمان ملل متحد همچنان پابرجاست. زیرا امریکا هنوز از سازمان ملل و شورای امنیت به عنوان ابزاری جهت دستیابی به اهداف خویش استفاده می‌نماید. بنابراین، آنچه در

دو دهه اخیر تحت عنوان فعالیت‌های شورای امنیت شاهد بوده‌ایم در واقع سیاست‌های امریکا و متحدانش بوده است که در قالب برنامه‌های سازمان ملل متحد برای ایجاد صلح و امنیت جهانی به اجرا در آمده است. برای نمونه می‌توان از قطعنامه‌های ۱۷۳۷، ۱۷۴۷، ۱۸۰۳ و ۱۸۳۵ یاد کرد که در زمان هردو رئیس جمهور جمهوری خواه و دموکرات امریکا توسط شورای امنیت علیه ایران صادر شده است (قنبرلو، ۱۳۸۷: ۸۳۶). تسلط نظام لیبرال دموکراسی غربی توسط نمایندگانش بر سازمان ملل متحد باعث شده است تا دیگر کشورهای جهان نقشی در سیاست‌ها و اقدامات این سازمان نداشته باشند و این عامل خود ناقض اصل دموکراتیزه کردن سازمان ملل که مورد تأکید ننوایدنالیست هاست، می‌باشد.

۵. بررسی موردی؛ باراک اوباما و مسئله هسته‌ای ایران در سازمان ملل

پس از دستور کار قرار گرفتن پرونده هسته‌ای ایران در شورای حکام آژانس بین‌المللی انرژی اتمی و به موازات آن مذاکرات ایران با سه کشور تروئیکا (انگلیس، فرانسه و آلمان) در جهت رفع سوء تفاهمات ایجاد شده و اعتمادسازی آغاز گردید. با پیشبرد این مذاکرات از سوی دو طرف مذاکره کننده، و طی رسیدن به تفاهم نامه و موفقیت‌نامه‌های (بیانیه تهران اکتبر ۲۰۰۳؛ موافقت نامه بروکسل ۲۳ فوریه ۲۰۰۴؛ موافقت نامه پاریس ۱۵ نوامبر ۲۰۰۴) و اتخاذ تعهد به همکاری کامل و شفاف با آژانس، اجرای داوطلبانه پروتکل الحاقی و تصویب آن، تعلیق تمامی فعالیت‌های غنی سازی اورانیوم و بازفرآوری از سوی طرف ایرانی، و شناسایی حق ایران برای استفاده صلح آمیز انرژی هسته‌ای برابر با معاهده گسترش سلاح هسته ای، و ارائه پیشنهاد و مشوق‌ها و طرح‌های سیاسی، امنیتی و اقتصادی و فناوری هسته‌ای از سوی طرف اروپائی گردید. که به علت عدم ارائه اطلاعات لازم به آژانس برای اعتمادسازی، اروپائیان نیز از اجرای تعهدات خود خودداری می‌کنند. و از سویی با رد بسته پیشنهادی و از سرگیری فعالیت‌های هسته‌ای تعلیق شده از طرف ج.ا.ایران که با مخالفت‌ها و واکنش‌هایی روبه رو شد. کشورهای اروپائی و امریکا اجلاس اضطراری شورای حکام را در ۱۵ بهمن ۱۳۸۴ (۲۰۰۶/۲/۴) تشکیل و با تصویب قطعنامه شورای حکام علیه سیاست‌های هسته‌ای ایران موضوع هسته‌ای

را به شورای امنیت ارسال نمودند (غریب آبادی، ۱۳۸۷: ۳۶-۱۳).

پس از ارسال موضوع هسته‌ای ایران به شورای امنیت، چین و روسیه به طور مستقیم و امریکا نیز به طور غیرمستقیم وارد مذاکرات مربوط به موضوع هسته‌ای شدند. و از آن زمان به بعد ما شاهد موضع‌گیری‌ها و واکنش اعضای دائمی شورای امنیت و صادر گردیدن قطعنامه‌های زنجیره‌ای از جمله، ۱۶۹۶، ۱۷۳۷، ۱۷۴۷، ۱۸۰۳، ۱۸۳۵، ۱۹۲۹ بر علیه برنامه هسته‌ای ایران هستیم. افزون بر اشتراکات موجود در رفتار و موضع‌گیری‌های اعضای شورای امنیت در قبال برنامه هسته‌ای ایران، تفاوت‌هایی نیز در رفتار آنها دیده می‌شود. (پوراحمدی، ۱۳۸۸: ۳).

با این اجماع و امنیتی کردن پرونده هسته‌ای ایران، امریکا با رهبری و هدایت دیگر کشورها در شورای امنیت ابتکار عمل را در تصویب قطعنامه‌ها بر علیه برنامه هسته‌ای ایران در پیش گرفته و خواستار پذیرش بی قید و شرط پروتکل الحاقی و تعلیق غنی سازی اورانیوم ایران شده است. و مخالف برنامه هسته‌ای ایران است آن گونه که رامسفلد پس از حمله امریکا به افغانستان و عراق بیان می‌کند که «شکار تروریست‌ها در افغانستان و عراق کفایت نمی‌کند و باید مرداب خاورمیانه ایران را خشکاند». و هیلاری کلینتون دورنمای یک ایران هسته‌ای را برای تمامی جهان غیرقابل پذیرش می‌خواند و بیان می‌کند که این امر بنیان‌های امنیتی جهان را به لرزه در می‌آورد (مشکین، ۱۳۸۳: ۳).

بنابراین امریکا تمام تلاش‌های خود را برای کشاندن پرونده هسته‌ای ایران به شورای امنیت صورت داد تا توانست پرونده ایران را به شورای امنیت بکشاند. و چندین قطعنامه با رهبری و سرکردگی خود علیه برنامه هسته‌ای ایران در جهت توقف و تعلیق غنی سازی اورانیوم و برنامه هسته‌ای ایران در شورای امنیت تصویب کرد. آنطور که مسئله هسته‌ای ایران یکی از محوری‌ترین موضوعات انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۰۸ امریکا درآمد بود. و همه نامزدها به مخالفت خود با برنامه هسته‌ای و غنی سازی اورانیوم توسط ایران به عنوان یک شعار و وعده جدی توجه داشتند (سجادپور، ۱۳۸۷: ۷-۶).

درحال حاضر نیز در زمان باراک اوباما، امریکا بیش از هر کشور دیگری مخالف برنامه هسته‌ای و به ویژه غنی سازی اورانیوم توسط ایران است. و فشار

زیادی را چه به صورت یکجانبه (تهدید، تحریم، تشویق) یا توسل به نهادها و سازمان‌های بین‌المللی و صدور قطعنامه‌های از سوی شورای امنیت، و چه از طریق تبلیغات و تحریک افکار عمومی جهانی و همچنین از طریق متحدان خود اعمال می‌کند تا به اهداف خود نائل گردد. با وجود اینکه ایران بر صلح آمیز بودن فعالیت‌های هسته‌ای خود تأکید کرده و درهای مراکز هسته‌ای خود را برای بازدید و اطمینان بازرسان باز گذاشته است. اما امریکا همچنان بر مواضع و رویکرد خود پافشاری می‌کند. همچنین منافع امنیتی امریکا در پرتو حفظ هژمونی هسته‌ای اسرائیل مهم‌ترین علت و مواضع مخالف این کشور در برابر برنامه هسته‌ای ایران است.

در واقع باراک اوباما و متحدانش بر این نظرند که دستیابی ایران به توان هسته‌ای حتی از طریق قانونی و براساس مقررات آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، سه چالش جدی در پی دارد. اول آنکه باعث گسترش توان هسته‌ای در خاورمیانه می‌شود و کشورهای همسایه ایران نظیر عراق، عربستان سعودی، مصر، سوریه، ترکیه، اسرائیل و حتی الجزایر به دنبال ترمیم موقعیت دفاعی و امنیتی خود خواهند بود. این اقدام باعث افزایش تصاعدی مسابقه هسته‌ای در خاورمیانه خواهد شد. زیرا افزایش توان اسرائیل، کشورهای سوریه، مصر، عربستان را به تکاپو می‌اندازد و در مقابل افزایش توان این کشورها، اسرائیل و ترکیه را تحت تأثیر قرار خواهد داد. در نتیجه خاورمیانه وارد رقابت هسته‌ای بی‌پایانی می‌شود که نه برای کشورهای منطقه و نه منافع امریکا در منطقه و نه صلح و امنیت بین‌المللی مناسب نیست. دوم اینکه افزایش موقعیت منطقه‌ای ایران در خاورمیانه باعث افزایش چمشگیر قیمت نفت خواهد شد. کاهش وابستگی داخلی به انرژی فسیلی به واسطه بومی کردن توان هسته‌ای و استفاده از موقعیت هسته‌ای در چانه زنی‌های منطقه‌ای توسط ایران به عنوان یکی از مهم‌ترین کشورهای دارنده نفت و گاز جهان، در کنار وابستگی رو به افزایش امریکا و اروپا و آسیای دور به نفت خاورمیانه و خلیج فارس برای اقتصاد جهانی نگران‌کننده خواهد بود و سوم آنکه با توجه به سیاست‌های ایدئولوژیک ایرانی دستیابی به توان هسته‌ای، به ابزاری برای افزایش هراس پروری در خاورمیانه و کاهش آزادی عمل امریکا در آن تبدیل خواهد شد (غریاق زندگی،

۵-۱. تحریم‌های امریکا علیه ایران در سازمان ملل

ارائه نظریه اقدامات پیش‌دستانه در راهبرد امنیتی امریکا را می‌توان زمینه ساز افزایش محدودیت‌های هسته‌ای نظام بین‌الملل علیه ایران دانست. امریکایی‌ها توانستند بسیاری از مطلوبیت‌های راهبردی خود در مقابله با ایران را به سایر بازیگران قدرتمند جهان نیز القا کنند. زمانی که نگرش امریکا مبتنی بر اقدامات پیش‌دستانه می‌باشد، طبیعی است که هرگونه تلاش برای همکاری هسته‌ای ایران با کشورهای همانند چین روسیه، آرژانتین و برزیل و... با محدودیت روبرو می‌شود. اجلاس کشورهای گروه ۵+۱ و مجموع قطعنامه‌های شورای امنیت سازمان ملل را که در جهت ضرورت تعلیق فعالیت‌های هسته‌ای ایران در جهت غنی‌سازی اورانیوم صادر شده است، را می‌توان نمادی از توافق ساختاری بازیگران موثر بین‌المللی برای محدودسازی قابلیت‌های راهبردی و هسته‌ای ایران تلقی کرد (غریب آبادی، ۱۳۸۷: ۴۰).

اما تأکید بر این مسئله است که روش‌های قدرت‌های بزرگ آن است که با ظاهری کاملاً قانونی و با استفاده از رژیم‌های بین‌المللی به اهداف سیاسی خود جنبه حقوقی و مشروع می‌بخشند. همانگونه که با تصویب قطعنامه ۱۹۲۹، هشتمین سند شورای امنیت و ششمین قطعنامه خاص شورای امنیت و پنجمین قطعنامه تحریم علیه ایران است که در ۹ ژوئن ۲۰۱۰ و بر مبنای فصل هفتم منشور با محتوایی دال بر ادامه و تشدید تحریم‌ها و اصرار بر همه قطعنامه‌های گذشته و الزامات قطعنامه فوریه ۲۰۰۶ و قطعنامه ۲۷ نوامبر ۲۰۰۹ شورای حکام به تصویب رسید. در این قطعنامه علاوه بر تکرار محورهای قطعنامه‌های گذشته، محورهای جدیدی نیز مطرح شده است. این قطعنامه اوج فشارهای غرب و امریکا بر بخش‌های دفاعی، نظامی و هسته‌ای ایران است.

نتیجه‌گیری

در این مقاله بیان شد که در سیاست خارجی ایالات متحده نئوایدیسم به‌عنوان ابزاری در جهت ایجاد فضایی برای تسهیل موافقت میان دولت هاست که در نتیجه

وجود وابستگی متقابل پیچیده میان کشورها و لزوم ارتباط میان کشورها و عدم وجود قدرت فائقه وجود آن ضروری است، نئوایدئالیسم با ایجاد ارتباط میان کشورها و در اختیار قرار دادن اطلاعات برای بازیگران به نوعی کاهش هزینه‌ها را برای امریکا بدنبال داشته است و ثانیا این کشور با گرایش به ایجاد رژیم‌ها در حقیقت از طرفی مجبور به محدود کردن حاکمیت خود در بعضی از موارد می‌باشند؛ زیرا رژیم‌ها با ارائه ارزیابی جدید از منافع ملی، قدرت، همکاری و غیره این ضرورت را ایجاد می‌کند که در جهت کاهش هزینه‌های موجود میان کشورها هزینه‌های کمتری را پردازند.

نکته قابل توجه این است که الگوهای رفتاری امریکا در قبال سازمان ملل کاملا نوسانی بوده و رهبران این کشور براین اعتقاد بوده‌اند که برای تثبیت هژمونی این کشور باید از الگوهای یکجانبه بهره گیرند؛ اما در بسیاری از مواقع به ناچار مبادرت به اتخاذ سیاست‌های همکاری جویانه و الگوهای رفتاری چندجانبه‌گرایی کرده‌اند. هدف امریکا از بکارگیری الگوهای چندجانبه‌گرایی را باید تلاشی دانست که در راستای نیل به مشروعیت فراگیر انجام می‌پذیرد. مقاله حاضر، با مفروض قرار دادن بحران به وجود آمده در کارکرد اصلی سازمان ملل متحد، یعنی حفظ صلح و امنیت جهانی، تلاش کرده بود تا به کمک رویکرد نئوایدئالیسم، به شناسایی عوامل بحران کارکرد این سازمان پردازد. در ادامه بحث، پس از تأکید بر نئوایدئالیسم به عنوان مناسب‌ترین رویکرد برای بررسی سازمان‌های بین‌المللی، چهار شاخص مرتبط با موضوع مقاله از این رویکرد استخراج شده بود. این چهار شاخص شامل موارد زیر بود: ۱- تأکید بر پیچیده و گسترده شدن مفهوم امنیت و ورود به جنبه‌های غیر نظامی و اقتصادی با پایان جنگ سرد. ۲- تأکید بر بازیگران غیر دولتی فروملی و فراملی در کنار دولت‌ها. ۳- توجه نئوایدئالیسم بر دموکراتیزه کردن سازمان‌های بین‌المللی. ۴- تأکید بر امنیت دسته جمعی در جهت حفظ صلح و امنیت جهانی. بنابراین، رویکرد اصلی مقاله، بررسی کارکرد سازمان ملل به کمک این چهار شاخص بوده است. با این اوصاف به کمک رویکرد نئوایدئالیسم می‌توانیم عوامل بحران کارکرد سازمان ملل متحد را در دوران اوباما به صورت تفکیک شده و دقیق در قالب موارد زیر ذکر کنیم:

۱. ساختار سازمان ملل متحد متأثر از شرایط توزیع قدرت پس از جنگ جهانی دوم بوده است، در حالیکه در عصر کنونی نظام توزیع قدرت متحول شده است و تضاد بین شرایط توزیع قدرت جدید و ساختار و عملکرد سازمان ملل باعث ایجاد بحران کارکرد و عدم کارایی سازمان ملل شده است.

۲. با توجه به زمان تأسیس سازمان ملل متحد، بازیگران اصلی این سازمان دولت‌ها هستند در حالیکه در عصر حاضر از اهمیت نقش دولت‌ها کاسته شده است و بازیگران غیر دولتی وارد عرصه سیاست جهانی شده‌اند.

۳. امنیت تعریف شده در ساختار سازمان ملل متحد و شورای امنیت یک امنیت سخت افزاری و نظامی است در حالیکه در سیاست جهانی عصر حاضر، مفهوم امنیت متحول شده است و پس از جنگ سرد، بیش از پیش، جنبه نرم افزاری و غیر نظامی پیدا کرده است.

۴. غیر دموکراتیک بودن روند تصمیم‌گیری و عملکرد سازمان ملل متحد، و توزیع قدرت به صورت نابرابر بین پنج عضو دائمی دارای حق وتوی شورای امنیت و سایر کشورها، که با روح حاکم بر نظام جهانی متحول ناسازگار است، از عوامل بحران کارایی سازمان ملل محسوب می‌شود.

۵. یکجانبه‌گرایی امریکا به عنوان قدرت برتر عرصه جهانی و بی توجهی به نقش سازمان ملل متحد در مسایل جهانی، بخصوص پس از حوادث ۱۱ سپتامبر و حمله به عراق، از عوامل عمده بحران کارایی سازمان ملل متحد به شمار می‌آید.

در حال حاضر دموکرات‌ها که از موافقان تقویت سازمان ملل متحد به‌شمار می‌آیند و در هیات حاکمه امریکا از قدرت مانور بیشتری برخوردارند، همچنان سازمان ملل را قابل قبول می‌یابند چرا که منافع این کشور ایجاب می‌کند و اینکه بین الملل‌گرایی بایستی محور سیاست خارجی امریکا باشد در مجموع اینکه منطق بین الملل‌گرایی لیبرال هرازچندگاهی و منطق برتری جویی، به عنوان منطقی غالب، در شکل‌گیری سیاست خارجی امریکا نقش موثر داشته است. در دوران باراک اوباما چندجانبه‌گرایی بیشتر بر روابط و همکاری با سازمان ملل استوار است و همواره بر لزوم تغییر سیاست‌ها و اتخاذ رویکردی چندجانبه‌گرایانه و ضرورت همکاری بین‌المللی برای حل مسائل جهانی هم چون افغانستان، عراق، خلع سلاح و... اشاره

کرده است.

در پایان پیشنهاد می‌شود که سازمان ملل متحد زمانی می‌تواند به وظیفه اصلی خویش یعنی حفظ صلح و امنیت بین‌المللی بپردازد که ساختاری کاملاً دموکراتیک، بدون قبضه قدرت تصمیم‌گیری و عمل در دست تعداد معدودی قدرت دارای حق وتو، داشته باشد و همه اعضای این سازمان به صورت دموکراتیک در تصمیم‌گیری‌های آن حضور و همکاری داشته باشند.

کتابنامه

کتاب و مقالات (فارسی)

- احمدی کورش (۱۳۸۶) *شورای امنیت و مسئله تجدید ساختار آن*، تهران، انتشارات وزارت امور خارجه،
- ارچر، کلیو (۱۳۸۴) *سازمان‌های بین‌المللی*، ترجمه فرزانه عبدالملکی، تهران، نشر میزان، پاییز
- اسمیت، استیو و جان بیلیس (۱۳۸۳) *جهانی‌شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین*، ترجمه ابوالقاسم راه چمنی و دیگران، تهران، انتشارات ابرار معاصر
- آقایی، سید داود (۱۳۷۵) *نقش و جایگاه شورای امنیت سازمان ملل متحد در نظم نوین جهانی*، تهران، انتشارات پیک فرهنگ
- پوراحمدی، حسین (۱۳۸۸) «امریکا و ضرورت در پیش گرفتن رویکرد چندجانبه‌گرایی: عدم تمایل یا عدم توان» *راهبرد دفاعی*، سال اول، پیش شماره اول، تابستان، ۲۰-۱
- جنیدی، رضا (۱۳۸۶) *یک جانبه‌گرایی یا چند جانبه‌گرایی*، پژوهشنامه سازمان‌های بین‌المللی، شماره سوم، فروردین
- حسینی متین، سید مهدی (۱۳۸۸) *نظام بین‌الملل پس از جنگ سرد و اثرات آن بر سیاست خارجی آمریکا*، فصلنامه *بین‌المللی روابط خارجی*، سال اول، شماره سوم، پاییز
- دهشیار، حسین (۱۳۸۶) *سیاست خارجی و استراتژی کلان ایالات متحده آمریکا*، تهران، قومس
- رابینسون، ویلیام و کنت نورث ورثی (۱۳۶۶)، *جنگ رویاها*، ترجمه علی رشیدی، تهران: انتشارات موسسه اطلاعات
- زال پور، خسرو، ۱۳۸۳، *نظام امنیت دسته جمعی و سازمان ملل متحد- مورد عراق، رواق اندیشه*، شماره ۳۱
- سجادپور، محمد کاظم (۱۳۷۳) «سیاست دوجانبه در تئوری و عمل» *مجله سیاست خارجی*، شماره ۲، بهار و تابستان
- طاهرخانی، ستاره، (۱۳۸۸) *تروریسم و گذار آمریکا از یکجانبه‌گرایی به چندجانبه‌گرایی در سازمان ملل*، فصلنامه *سیاست خارجی*، سال بیست و سوم، شماره ۲، تابستان
- غریب آبادی، کاظم (۱۳۸۷)، *برنامه هسته‌ای ایران واقعیت‌های اساسی*، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه

قنبرلو، عبدالله (۱۳۸۷) امریکا و بحران هسته‌ای ایران، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال یازدهم، شماره چهارم، زمستان
 کالاهان، پاتریک (1387)، *منطق سیاست خارجی امریکا*، ترجمه داود غرایاق‌زندی، محمودیزدان
 فام و نادر پورآخوندی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی
 گوئیرونک، کیو و یائوکان، ۱۳۸۶، *اصلاحات در سازمان ملل کوششی دشوار*، ترجمه احمد رضا
 تقاء، *پژوهشنامه سازمان‌های بین‌المللی*، شماره یکم، خرداد
 مشکین، عبدالمهدی (۱۳۸۳) «افول هژمونی یغماگر» همشهری دیپلماتیک، شماره ۱۶، تیر
 مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۳) *واقع‌گرایی، لیبرالیسم و جنگ امریکا علیه عراق*، *فصلنامه سیاست
 خارجی*، سال هیجدهم، زمستان
 _____ (۱۳۸۷) *جنگ امریکا علیه عراق و ساختار معنایی نظام بین‌الملل*، *فصلنامه
 سیاست*، دوره ۳۸، شماره ۱، بهار

کتاب و مقالات (انگلیسی)

- Besson, Mark and Higgoff Richard (2005), *Hegemony, Institutionalism and US Foreign Policy, Theory and Practice in Comparative Historical Perspective*, Third World Quarterly, 26(7), available
- Brookings Institution (2011) "Revitalizing The United Nations, pp1- 45
- Doyle, Michael (2011/7/8) "Democratic Liberalization" available at: <http://www.un.org/democracyfund/index.htm> (accessed on: 2012/7/12)
- Wirth, Timothy (2003) "American Foreign Policy: Debate At The Crossroads" *The Council On Foundations Annual Meeting*,
- García, Yeneily (2011) "Palestine's New Battle: UN Recognition", Thursday, 22 September, available at: www.tvcamaguey.co.cu/.../536-palestines-new-battle-un-recognition.html (accessed on: 2012/9/14)
- Gardiner, Nile and Brett D. Schaefer (2006) "John Bolton: A Powerful Voice for America at the United Nations", July 26
- Habegger, Beat (2010), *Democratic accountability of international organizations, Cooperation and Conflict*, vol. 45, no. 2, pp 186-204
- Henderson, Errol. A (1999), *Neoidealism and the Democratic Peace, Journal of Peace Research*, vol. 36 no. 2, pp 203-231
- Ikenberry, G. John, (2009), *Liberalism in a Realist World: International Relations as an American Scholarly Tradition, International Studies*, vol. 46, no. 1-2, pp 203-219
- Kelly, j, Michael, (2003), *The Bush Foreign policy 2001-2003, Washington University*

Global Studies Law Review, VOL, 2, pp10-20

- Kupchan, Charles A. and G. John Ikenberry (1990) "Socialisation and Hegemonic Power", *International Relations*, vol. 23, no. 3, pp 328-334
- Mesquita, Bruce Bueno & Alastair Smith, (2010), The Pernicious Consequences of UN Security Council Membership, *Journal of Conflict Resolution*, vol. 54, no. 5, pp 667-686
- Miller, Benjamin (2010) "Democracy Promotion: Offensive Liberalism versus the Rest of the World" *Journal of International Studies*, Vol. 38 No. 3, pp. 561-591, available at: www.mil.sagepub.com/content/early/2010/04/13/0305829810366475 (accessed on: 2012/1/12)
- Morgan, Glyn (2008) "Security, Stability, and International Order" *American Behavioral Scientist*, vol. 51 no. 9, pp 1322-1338, available at: www.acus.org/new.../nigeria-internal-stability-and-international-order (accessed on: 2012/6/5)
- Puchala, Donald. J. (2005) "World Hegemony and The United Nations" *International Studies Review*, No. 60, Spring, 571-584,
- Russett, Bruce, (2000) "Grasping the Democratic Peace: Principles for a Post-cold war world" Princeton, N. J.: Princeton University Press.
- Swell, B. Sewall (2000) "U.S. Policy and Practice Regarding Multilateral Peace Operations, Carr Center for Human Rights Policy" 1-45, available at: _____ (2000) "U.S. Policy and Practice Regarding Multilateral Peace Operations, Carr Center for Human Rights Policy"
- Watson Institute (2011) "The U.S Role in the World: Four Futures" at:
- Weiss, G. Thomas (2009) "Toward a Third Generation of International Institutions: Obama's *UN Policy*" pp 141-162
- WFS. pp 1- 36

